

بررسی نقش متغیرهای دخیل در تصمیم‌گیری سیاست خارجی پهلوی دوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ بر

اساس مدل جیمز روزنا

سیدحمید موسوی^۱ - مالک ذوالقدر^۲ - اصغر پرتوی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۱

چکیده:

نویسنده به منظور تبیین عوامل موثر بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم به بررسی چرایی اتخاذ برخی تصمیمات در این دوره می‌پردازد. این پژوهش براساس مدل جیمز روزنا، پنج عامل مورد نظر این مدل یعنی فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی در زمان پهلوی دوم را مورد تفکیک و بررسی قرار می‌دهد. در این راستا، چهار تصمیم مهم و تاثیرگذار این دوره یعنی تنش زدایی با شوروی، بحران بحرین و واگذاری آن، رفتارهای ایران در بحران نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و اقدام نظامی ایران در عمان به صورت شاخص، انتخاب، بررسی و میزان تاثیر هر یک از متغیرهای پنجگانه فوق مورد کنکاش قرار می‌گیرد. به اعتقاد نویسنده در این دوره، تصمیمات سیاست خارجی متأثر از عناصر شناختی و عموماً توسط شخص شاه اخذ می‌شد. نظام شناختی عمدتاً متأثر از شخصیت و خلیقات شخص شاه بوده است و برای دستیابی به طرح ویژه فکری مورد نظر شخص، در بین متغیرهای دخیل، متغیر فرد و پس از آن متغیر نظام بین‌الملل بیشترین تاثیر را در اخذ تصمیمات سیاست خارجی داشته‌اند.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی ایران، پهلوی دوم، تصمیم‌گیری سیاست خارجی

JPIR-2007-1476

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

^۲ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران: نویسنده مسئول

Malek_Zolghader@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

مقدمه

دولت‌ها نهادهایی تک بافت و یکپارچه نیستند بلکه از تصمیم‌گیرانی تشکیل می‌شوند که فرآیند سیاست‌گذاری داخلی و خارجی توسط آنها معین می‌شود. شناخت عوامل دخیل در این تصمیم‌گیری در کشورهایی که سابقه دموکراسی دارند آسان‌تر است چرا که در آنها ساختار-های تصمیم‌سازی نهادینه شده است که نتیجه آن نوعی قانده‌مندی و شفافیت در عرصه تصمیم‌گیری در حوزه داخلی و سیاست خارجی است. اما نقش متغیرهای دخیل در تصمیم‌گیری در کشورهای غیردموکراتیک و علی‌الخصوص در حوزه سیاست خارجی به نوعی غیرشفاف و متکی بر نقش محوری فرد یا افراد تصمیم‌ساز می‌باشد.

نقش متغیرها و اولویت آنها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی به‌عنوان یک سوال جدی مطرح است. تصمیمات متعددی در دوره پهلوی دوم درخصوص سیاست خارجی اتخاذ شد که مهمترین آنها چهار تصمیم مهم و تاثیرگذار بود که عبارت بودند از: تنش زدایی با شوروی، بحران بحرین و واگذاری آن و رفتارهای ایران در بحران نفت ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و دخالت نظامی ایران در عمان. بر اساس مدل جیمز روزنا رفتار سیاسی هر دولت برخاسته از مجموعه‌ای از عوامل گوناگون است که با اولویت‌های مختلف کنار هم جمع گردیده و در نهایت به تصمیم‌گیری منجر می‌گردد. در چهارچوب تحلیلی و نظری روزنا، پنج متغیر فردی، نقشی، دولتی، اجتماعی و بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد. این چهارچوب ما را قادر می‌سازد که ضمن بررسی موضوعات و موارد گوناگون در سیاست خارجی، به این مهم دست بیابیم که از پنج متغیر مورد نظر روزنا، کدام متغیر بیشترین تاثیر را در شکل‌گیری تصمیمات در حوزه سیاست خارجی دوره پهلوی دوم (۵۷-۱۳۳۲) داشت؟

بیان مسئله

تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

تصمیم‌گیری فرآیندی است که مطابق آن، عمل‌گزینش از میان راه‌حل‌های جایگزین یا بدیل‌های موجود صورت می‌پذیرد. در حوزه روانشناسی، انگیزه‌های تصمیمات فرد و علت دشوار بودن تصمیم‌گیری از سوی برخی افراد در مقایسه با دیگران مورد توجه واقع می‌شود. تصمیم‌گیری فراگردی است که از طریق آن، راه حل مساله معینی انتخاب می‌گردد. (رضاییان، ۱۳۸۰: ۱۳۸) یا به بیان دیگر، تصمیم‌گیری عبارت است از انتخاب کردن یک راهکار از میان چند راهکار ممکن الحصول که هر یک درصدی از عدم اطمینان را به همراه دارند. (خوشوقت، ۱۳۷۵: ۸۵) در علم سیاست دانشمندان علاقمند به تحلیل رفتار تصمیم‌گیری رای‌دهندگان، قانونگذاران،

مقامات اجرایی، سیاست‌مداران، رهبران گروه‌های ذی‌نفوذ و سایر بازیگران صحنه سیاست می‌باشند. (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۷۱۹) تحلیل تصمیم‌های سیاست خارجی، منجر به آشکار شدن فرایندهای شناختی در سیاست‌گذاری خارجی می‌شود و به پژوهشگر کمک می‌کند تا وارد فضای ذهنی رهبران و کنشگران سازنده تصمیم شود. از سوی دیگر، مطالعه تصمیم‌ها به ما کمک می‌کند الگوهای عمومی و منحصر به فرد تصمیم‌گیری را شناسایی کنیم و درباره الگوی رهبری و ویژگی‌های شخصیتی کنشگران نیز آگاهی لازم را به‌دست آوریم. (Mintz and Derouen, 2010: 5)

تصمیم‌های سیاست خارجی به‌طور خاصی با ویژگی‌هایی مانند مشروط بودن، ابهام فراوان و خطرپذیری شناخته می‌شوند. (Ibid: 3) اکثر موضوعاتی که ما درباره مسائل بین‌المللی مطالعه می‌کنیم تنها به کنش‌های دولت‌ها و رهبران آنها مربوط می‌شود و درک پیش‌زمینه این تصمیم‌ها می‌تواند آشکارکننده بسیاری از ابهامات شناختی ما در روابط بین‌المللی و تحلیل سیاست خارجی باشد. نقش افراد در سیاست‌گذاری خارجی در دو صورت برجسته می‌شود: یکی ضعف نهادهای مرتبط با سیاست خارجی و دیگری شکل‌گیری نوعی دیوانسالاری که براساس آن عده‌ای ممتاز و پرنفوذ به تصمیم‌سازی در عرصه سیاست خارجی می‌پردازند. در وضعیت اول، در صورت جابجایی در میان سیاست‌گذاران، داده‌های سیاست خارجی دستخوش تغییر می‌شود. در وضعیت دوم، سیاست خارجی از نخبگان تاثیر می‌پذیرد. تعدد بازیگران اداری و بوروکراتیک که به نحو مستقیم و غیرمستقیم در امور اجرایی سیاست خارجی نقش دارند نشان می‌دهد وزارت امور خارجه در تمامی کشورها فقط بخشی از قدرت اجرایی این عرصه را در اختیار دارد نه تمامی آن‌را و اینکه خود یکی از ویژگی‌های جذاب و پیچیده بررسی روند تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی است. (پورسعید، ۱۳۸۷: ۳۱۹)

از منظر سطوح تحلیل، رفتار سیاست خارجی کشورها را می‌توان از دو دیدگاه خرد و کلان مورد بررسی قرار داد. در سطح تحلیل خرد؛ رفتار سیاست خارجی کشورها تابع عوامل داخلی فرض شده و از اهمیت معیارهای بین‌المللی کاسته می‌شود. در سطح تحلیل کلان؛ به کل نظام بین‌المللی بها داده می‌شود لذا با نادیده گرفتن ویژگی‌های فردی و ممتاز هر کشور، الزامات ساختاری نظام بین‌الملل مطرح می‌شود. یعنی نوعی دیدگاه جبر مشترک را بر رفتارهای بازیگران غالب می‌کنند. (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۲۹۵) عده‌ای دیگر از تحلیلگران (به‌علت تقلیل‌گرایی هر کدام از سطوح خرد و کلان) به دنبال پلی برای تلفیق این دو سطح تحلیل در عرصه سیاست خارجی دولتها و در نظام بین‌الملل هستند. مدل مایکل برچر و همکاران و همچنین مدل پیش‌تئوری و طرح پیوستگی جیمز روزنا از جمله نظریات تلفیق دو سطح تحلیل خرد و کلان محسوب

پیش‌نظریه و طرح پیوستگی جیمز روزنا

جیمز روزنا با نگارش مقالاتی تحت عنوان پیش‌نظریه سیاست خارجی و همچنین پیوستگی سیاست خارجی زمینه تلفیق این دو سطح تحلیل را پایه‌ریزی نمود. روزنا از سویی بر تاثیر نظام بین‌الملل در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها تاکید می‌کند و از سوی دیگر بر نقش ساختار و متغیرهای داخلی در شکل‌دهی به سیاست خارجی توجه می‌نماید. ارایه متغیرهای مستقل، وابسته و واسطه‌ای، نشان از رفتار سیاسی هر دولت بر اساس مجموعه‌ای از عوامل مختلفی است که با اولویت‌های مختلف به تصمیم‌گیری منجر می‌گردد. در چارچوب نظریه روزنا، متغیر-های مستقل عبارتند از: نوع قدرت، اقتصاد و فرهنگ جامعه، حال آنکه وی متغیرهای وابسته را فرد، نقش، جامعه، حکومت و نظام بین‌الملل می‌داند. (جلالی بارنجی، ۱۳۸۸: ۵۱)

روزنا معتقد است رهیافت‌های کلان و خرد فرآیندهای موثر بر رفتار خارجی، عوامل موثر بر سیاست خارجی اعم از داخلی و خارجی را شناسایی می‌کنند اما نشان نمی‌دهد که تحت چه شرایطی، کدام دسته از عوامل بر دسته دیگر غالب می‌شود. (Rosenau, 1971: 97-98) اساس و پایه فرض چارچوب تحلیلی روزنا این است که هر منبع می‌تواند به‌عنوان یک عامل علیّی تلقی گردد که با همراهی سایر عوامل، بر چگونگی رفتار تصمیم‌گیرندگان در سیاست بین‌الملل تاثیر می‌گذارد. (محمود اوغلی، ۱۳۹۳: ۲۱۳)

نوآوری روزنا در این است که برخلاف سطوح تحلیل خرد و کلان که هر کدام، اهمیتی به مقوله دیگر قائل نمی‌شد به عینیت و قوام بخشی متقابل این دو مقوله در بررسی سیاست خارجی کشورها پرداخته است. به‌عبارت دیگر الگوی نظری جیمز روزنا با پرهیز از شیئیت بخشی به هر کدام از این دو مقوله، قائل به پیوستگی دو سطح تحلیل در بررسی سیاست خارجی است و همین امر، نقطه قوت الگوی روزنا در بررسی سیاست خارجی کشورها است. روزنا معتقد است در کشورهای توسعه یافته، اولویت متغیرها به این شکل است که نقش، مسئولیت و جامعه بالاتر از همه و بعد از آن به ترتیب؛ دیوانسالاری، نظام بین‌الملل و شخصیت تاثیرگذارند. در شرایطی که در کشورهای توسعه نیافته با جابجایی قابل توجه متغیرها روبرو هستیم به این ترتیب که؛ متغیر شخصیت، بیشترین اهمیت و بعد از آن نظام بین‌الملل، جامعه و دیوانسالاری تاثیرگذارند. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۹) به اعتقاد روزنا؛ رهبران در کشورها و همچنین شخصیت‌های آنها در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند و این نقش در کشورهای جهان سوم بیشتر و پررنگتر است. وی بر شاخص‌های فردی رهبران به‌خصوص طرح ویژه فکری هر فرد تاکید دارد و آن را زمینه

ساز رفتار کشورها در نظام بین‌الملل می‌بیند. (فتح تبار فیروزجائی، ۱۳۹۴: ۶۴-۶۵)

متغیر فرد تصمیم‌گیرنده

متغیر فرد عبارت است از ویژگی‌های انحصاری تصمیم‌گیرندگان که شامل تمام جوانب تصمیم‌گیرنده است. روزنا معتقد است که خصایص فرد، بیشتر در کشورهای توسعه نیافته، تازه استقلال یافته و کوچک مطرح است که فاقد نقش‌های سازمان یافته و نهادهای بوروکراتیک می‌باشند. یعنی جوامعی که رهبران، کمتر تحت نفوذ و تاثیر افکار عمومی و گروه‌های ذینفوذ قرار دارند. از دید روزنا تصمیم‌های متخذه از ناحیه یک شخص با تصمیم‌های شخص دیگر در همان موقعیت به‌خاطر توانایی‌ها و روحیات متفاوتشان، تغییر می‌کند. (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۶) از سوی دیگر؛ تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی با عوامل محدود کننده‌ای مانند استرس، اضطراب، فشار، گروه‌ها، ذی‌وقت، اطلاعات کم و ابهام در افکار عمومی مواجه است لذا تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی دشوارتر است. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۹-۷۰)

متغیر نقش تصمیم‌گیرنده

این متغیر بدین معناست که مسئولان دولتی بدون توجه به خصوصیت فردی و انحصاری (متغیر فرد)، با تکیه بر سمت و جایگاهی که در حکومت دارند نسبت به موضوعی از خود واکنش نشان می‌دهند. به‌طور کلی نقش عبارت است از تصویری که یک دولت، حکومت و یا یک فرد می‌پندارد که باید بر اساس آن عمل کند. در نتیجه نقش؛ به ویژگی‌های رفتاری تعریف می‌شود که ناشی از مسئولیت‌های سیاست‌گذاری یک بازیگر است و هر فردی که چنین جایگاهی را بر کند از او نیز رفتار مشابهی انتظار می‌رود. البته نقش را می‌توان تعامل بین فرد و نظام سیاسی نیز دانست و انتظاراتی که نظام مذکور از فرد دارد. (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۶) یک رابطه معکوس بین شخصیت و نقش وجود دارد. نقش؛ ویژگی‌های شخصیتی را نیز محدود می‌کند. به هر اندازه که شخصیت قدرتمند باشد از تاثیر نقش کاسته می‌شود و هر چه شخصیت ضعیف‌تر باشد میزان تاثیرگذاری نقش افزایش می‌یابد.

متغیر ساختارهای حکومتی (متغیر دولتی یا بروکراتیک)

ساختار پیچیده یک دولت، روابط سازمان‌های درون دولتی و در نهایت، کارشناسان و متخصصان درون یک تشکیلات، تدوین کننده و ارائه دهنده پیشنهادها و خطوط کلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی می‌باشند و هیچ تصمیم‌گیرنده‌ای قادر نیست فارغ از این ملاحظات تصمیم‌گیری نماید. این عامل در نظام‌های بروکراتیک غربی بیشتر قابل مشاهده است. (فتح تبار فیروزجائی، ۱۳۹۴: ۶۳) در این دیدگاه می‌توان کشورها را به سیستم‌های باز یا بسته یا ترکیبی از

هر دو تقسیم‌بندی کرد. معمولاً در سیستم‌های باز، محیط بازی اعم از عوامل محیط خارجی و داخلی، تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر روند تصمیم‌گیری دارند اما در سیستم‌های بسته این امر مقدور نیست. در سیستم‌های باز معمولاً تصمیم‌گیری بسیار کند صورت می‌گیرد زیرا نظام بوروکراسی به تخصصی شدن تمایل دارد در نتیجه تصمیم‌گیری، کند ولی نتایج، دقیق‌تر است. همچنین روند تصمیم‌گیری هم دموکراتیک تلقی می‌شود. اما در سیستم‌های بسته چون منصب از مقام جدا نیست و سلسله مراتب وجود ندارد و اساس ارتقای مقام، نه شایستگی بلکه میزان ارتباط و وابستگی به کانون قدرت و ایدئولوژی است لذا در این شرایط، روند تصمیم‌گیری از سرعت بیشتری برخوردار بوده ولی دقت عمل در این نوع در حداقل قرار دارد. (سیف‌زاده، ۱۳۷۸: ۳۵۷)

شیوه بوجود آمدن و سازمان یافتن یک نظام سیاسی نیز می‌تواند تا حدودی مشخص‌کننده سیاست خارجی یک کشور باشد. تصمیم‌گیری غیرمتمرکز و تکثرگرایی نهادی در فرآیند سیاست خارجی حکومت‌های مردم‌سالار باعث می‌شود آنها در مناسبات خارجی خود برای دستیابی به رفاه و منافع اقتصادی مردم، بیشتر به حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات روی آورند.

(Maos & Russet, 1968: 624-638)

متغیر عوامل اجتماعی یا مدل منابع ملی

به اعتقاد روزنا، متغیر اجتماعی شامل تمامی جوانب غیردولتی یک جامعه که در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخیل هستند را شامل می‌شود. برای شکل‌گیری فرآیند سیاست خارجی یک کشور، بستری لازم است که این بستر و زمینه شامل عناصر اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی، اقتصادی و ... است. معمولاً در تصمیم‌گیری سیاست خارجی چه در کشورهای مردم‌سالار و چه در کشورهای استبدادی تلاش می‌شود محتوای اقدامات انجام گرفته با محیط اجتماعی کشور همخوانی داشته باشد. حتی اگر چنین هم نباشد سیاستمداران تلاش می‌کنند اقدامات خود را بر اساس منفعت و خواست عمومی توجیه کنند. این امر نشان از اهمیت و تاثیر درون‌مایه‌های اجتماعی و منابع ملی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است.

متغیر نظام بین‌الملل

در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، وضعیت محیط اطراف، شامل نظام منطقه‌ای، جهانی و قطب‌بندی‌های مختلف و همچنین نظام‌های بازرندگی و موازنه قوا یا توازن وحشت در محاسبه تصمیم‌گیرندگان منظور می‌شود. از دید روزنا؛ سیاست خارجی شامل ارزش‌های پیشینی است یا ارزش‌های پسینی و یا ترکیبی از هر دو مورد. در ارزش‌های پیشینی، روند تصمیم‌گیری به علت غیرقابل معامله بودن منافع ملی به دشواری اتخاذ می‌گردد و پیچیدگی‌های زیادی دارد. در حالی-

که ارزش‌های پسینی منافعی هستند که قابل معامله بوده و در این صورت روند تصمیم‌گیری دشواری‌های ارزشهای پیشینی را ندارد. (فتح تبار فیروزجایی، ۱۳۹۴: ۶۴)

بررسی تصمیمات مهم در عرصه سیاست خارجی پهلوی دوم

در ابتدای سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، ایران سیاست خارجی فعالی نداشت و علت آنهم اشغال ایران توسط قوای روس و انگلیس بود. استراتژی متفقین در جنگ جهانی دوم و دگرگونی‌هایی که پس از آن در موازنه قدرت بین‌المللی حادث شد ظهور آمریکا در صحنه سیاسی ایران را اجتناب‌ناپذیر ساخت. بعد از کودتای ۱۳۳۲ و اتحاد با آمریکا، شاه سیاست موازنه مثبت (ناسیونالیسم مثبت) را جایگزین موازنه منفی کرد. در این دوران، شاهد سیاست خارجی فعال و پویایی هستیم. در بررسی سیاست خارجی پهلوی دوم از سال ۳۲ تا ۵۷ با تصمیمات مختلفی روبرو هستیم که در این تحقیق، چهار تصمیم مهم و کلیدی این دوران و عوامل موثر بر اخذ این تصمیمات و همچنین میزان اهمیت هر کدام از این عوامل در شکل‌دهی به تصمیم و اقدام در این خصوص مورد بررسی قرار گرفتند. این چهار تصمیم مهم عبارت بودند از: تنش - زدایی با شوروی، شیوه برخورد با منازعات اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی کشورهای حامی اسرائیل توسط اعراب، جدایی بحرین از ایران و اعزام نیروی نظامی به عمان و شرکت در جنگ با شورشیان ظفار که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

- تنش زدایی با شوروی

روابط ایران و روسیه در طول تاریخ همواره با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. رویارویی نظامی حاکمان قاجار و روسیه به معاهدات ننگین ترکمنچای و گلستان ختم شد. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سیاست شوروی نسبت به سایر کشورها تغییر اساسی یافت و صدور انقلاب کمونیستی به اولویت اول این انقلاب تبدیل شد. مسلماً برای تسهیل چنین هدفی، اتحاد جماهیر شوروی می‌بایست در کشورهای دیگر هوادارانی برای خود فراهم می‌کرد. عقد پیمان مودت در ۱۹۲۱ که سیدحسن تقی‌زاده آن را «فرج عظیمی برای ایران» دانسته به روابط دو کشور جلوه‌ای تازه بخشید و در پی آن کنسولگری‌های روسیه در ایران شروع به کار کردند. در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ایران در پرتو نوعی دموکراسی یا ضعف حاکمیت سیاسی قرار گرفت که به رشد احزاب علی‌الخصوص، حزب توده منجر شد. کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زمینه را برای سرکوب احزاب و به‌خصوص سرکوب گسترده حزب توده فراهم نمود. این امر موجب شد حزب توده به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورد. (تقی‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۸۹)

دوره تنش‌زدایی با شوروی به صورت رسمی از اوایل دهه ۴۰ شمسی آغاز شد. در شهریور ۱۳۴۱ شمسی، دولت ایران به اتحاد شوروی تعهد داد که به «قدرت‌ها» پایگاه موشکی واگذار خواهد شد. در همین سال، شاه سیاست مستقل ملی را نیز در پیش گرفت. پیوند با آمریکا و توسعه روابط با شوروی از اهداف سیاست مستقل ملی بود. بدین ترتیب از سال ۱۳۴۱ تا پیروزی انقلاب اسلامی، روابط اقتصادی ایران و شوروی در سطحی وسیع گسترش یافت. (زینلی، ۱۳۹۳: ۱۳۵) در خردادماه ۱۳۴۴ شاه به مسکو مسافرت کرد و موافقتنامه‌های اقتصادی و فنی بین دو کشور به امضاء رسید. مهمترین موافقتنامه تاریخی و تعیین کننده در روابط دو کشور، موافقت-نامه همکاری اقتصادی و فنی برای احداث کارخانه ذوب آهن اصفهان و ماشین‌سازی اراک بود. طی این موافقتنامه احداث شاه لوله انتقال گاز طبیعی نیز به امضاء رسید و ایران در مقابل، گاز و کالا به شوروی صادر می‌کرد. (زینلی، ۱۳۹۳: ۱۴۱-۱۴۲) انگیزه شاه در خرید کارخانه ذوب آهن از روس‌ها بیشتر ماهیت سیاسی داشت درحالی‌که می‌توانست کارخانه‌ای بهتر و ارزانتر از کشوری دیگر خریداری کند. اسداله علم در یادداشت‌های خود به انگیزه‌های سیاسی شاه در این باره اشاره کرده و می‌نویسد: «خود شاهنشاه روزی به من فرمودند که لوله گاز شوروی به اندازه چندین لشگر در شمال به من کمک می‌کند». (علم، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۲)

شاه می‌خواست انگیزه‌های سیاسی را از طریق همکاری‌های گسترده تجاری و فنی برآورده سازد. شاه بویژه در دهه ۵۰ شمسی می‌خواست همکاری اقتصادی با شوروی ضامن پشتیبانی از سیاست اعمال نفوذ وی در منطقه باشد و در نتیجه شوروی روابطش با بغداد را تعدیل کند. گسترش همکاری‌ها با شوروی موجب می‌شد دولت ایران در منطقه و در افکار عمومی جهان وابسته به شرق، فشارهای سیاسی کمتری تحمل کند. (کارر دانکوس، ۱۳۶۷: ۲۲۸) اما همچنان سیاست سرکوب مخالفان داخلی که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده بود روز به روز شدت می‌گرفت. عملیات سرکوب گروه‌های سیاسی چپ به خصوص بعد از تشکیل ساواک در سال ۱۳۳۶ شدت گرفت.

به‌رغم اینکه ایران بیش از قبل، زیر نفوذ آمریکا قرار گرفته بود ولی این عامل نتوانست سیاست شوروی در توسعه روابط با رژیم شاه را متوقف سازد. شوروی منافع اقتصادی خود را در روابط با ایران جستجو می‌کرد. بی‌آنکه توجهی به ماهیت رژیم حاکم داشته باشد. شوروی منافع ملی و امنیتی خود را بر هر عامل تعیین کننده دیگر در سیاست خارجی مقدم می‌دانست. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۱۷-۳۱۸) ایران نیز در تنش‌زدایی با شوروی، اهداف خود را دنبال می‌کرد؛ این تنش‌زدایی، در چارچوب سیاست مستقل ملی بود و شاه را از برخی از اتهامات داخلی

رهایی می‌بخشید. همچنین شاه از این تنش‌زدایی به‌عنوان اهرمی بر علیه غرب و اخذ امتیاز از آنان استفاده می‌نمود. علم در یادداشت‌های خود از قول شاه آورده است: «به سفیر آمریکا بگو اگر راه چاره‌ای پیدا نشود مجبوریم برای خریدمان به شوروی رو آوریم. برای ما فرقی نمی‌کند که تفنگمان ساخت آمریکا باشد یا شوروی ... دست بر قضا انجام معامله با شوروی امتیازات مالی هم دارد. می‌توانیم بهای سلاح‌ها را از بهای گازی که صادر می‌کنیم کم کنیم» (علم، ۱۳۷۱: ۲۶۶) از دیگر دستاوردهای تنش‌زدایی با شوروی این بود که به شاه امکان می‌داد از تمرکز نظامی ایران در مرزهای شوروی بکاهد و پس از خروج نظامی بریتانیا از خلیج فارس بر تمرکز نظامی در خلیج فارس بیافزاید. از سوی دیگر، چون بخشی از مخالفان شاه عبارت از چپ‌گراها و طرفداران حزب توده بودند، این روابط می‌توانست جاذبه ایدئولوژی کمونیسم را کم کرده و حزب توده را نیز خلع سلاح ایدئولوژیک نماید.

از دید محمدرضا شاه، مهمترین اصل در سیاست خارجی و داخلی، امنیت بود و او از هراس کمونیسم و احتمال نفوذ شوروی در ایران، روابط ایران و شوروی را در محدوده مسائل اقتصادی نگه می‌داشت و در مسائل سیاسی همچنان با غرب همکاری می‌کرد. سیاست‌گذاران روسی با انعطاف، به حضور در صحنه اقتصادی ایران بسنده کردند. (منتظری، ۱۳۹۳: ۱۹۰) میرفندرسکی وزیر خارجه و سفیر سابق ایران در شوروی معتقد است حضور ایران در پیمان بغداد (پیمان سنتو) و قرارداد دوجانبه نظامی با آمریکا، همکاری با همسایه شمالی را مشکل کرده بود اما دیپلماسی شاه این مشکل را حل کرد: «پس از چندی این همکاری که نتیجه آن همزیستی مسالمت آمیز با شوروی بود در سایه درایت و بصیرت شاه در دیپلماسی بدست آمد ... با اسلحه دیپلماسی به آنها گفتیم که ما در پیمان با آمریکا و انگلیس هستیم اما می‌خواهیم با شما رابطه همسایگی داشته باشیم و قول دهیم که از خاک ما علیه شما استفاده نخواهد شد». (احرار، ۱۳۸۲: ۹۷)

در گزارشات وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۳۴۴، شاه به‌عنوان تنها تصمیم‌گیر امور مهم ایران قلمداد شده است که همه انتصابات مهم اداری، نظامی، امنیتی، طرح‌های اقتصادی، اداره دانشگاه‌ها، گزینش نمایندگان مجلس و تعیین میزان آزادی آنها و تصویب نهایی لوایح مجلس با اوست. (میلائی، ۱۳۸۰: ۲۲۴)

- بحران‌های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و موضع ایران در این بحران‌ها

پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۷ شمسی) مجمع عمومی سازمان ملل، فلسطین را به دو کشور عربی و یهودی تقسیم نمود. رژیم صهیونیستی در این سال به‌طور رسمی تشکیل

شد. با ظهور دولت نوپای یهودی، منازعات میان اعراب و این دولت آغاز شد. از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی تا سال ۱۹۷۳ بین این رژیم و کشورهای عربی چهار جنگ عمده روی داد. بعد از جنگ ۱۹۴۸ و پیروزی اسرائیل در این جنگ، ایران در سال ۱۳۲۸ یعنی ۱۹۴۹ اسرائیل را به‌طور دوفاکتو به رسمیت شناخت. این امر نخستین اثر مهم جنگ ۱۹۴۸ بر سیاست ایران بود و البته واکنش شدید کشورهای عربی را در پی داشت. به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی ایران موجی از واکنش‌ها را در جامعه مذهبی ایران نیز به دنبال داشت. آیت اله بروجردی^(۶) با وجود اعلامیه تاسف و درخواست اتحاد مسلمانان، از آنجا که به دخالت روشن و بارز در سیاست اعتقاد نداشت واکنش صریحی از خود نشان نداد اما در مقابل، آیت اله کاشانی به شدت حامی قیام بر علیه اسرائیل بود. (مدنی، ۱۳۶۱: ۱۷۳) بعدها هم امام خمینی^(۷) با مصاحبه‌هایی از مردم خواستند تا شاه را برای پیوستن به صف اعراب، تحت فشار قرار دهند. لذا، رابطه با اسرائیل، تا زمان سرکوب مخالفان داخلی به تعویق افتاد. به دنبال این اعتراضات و در پی روی کار آمدن مصدق، دولت؛ تصمیم به فسخ شناسایی اسرائیل گرفت. سرانجام باقر کاظمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق، تصمیم ایران در ۱۶ تیر ۱۳۳۰ مبنی بر تعطیل نمودن کنسولگری ایران در اورشلیم را به اطلاع نمایندگان مجلس رسانید و بدین ترتیب سرکنسولگری ایران در بیت المقدس تعطیل شد.^۱ دول عربی نیز به مقدمات ایرانی قول داده بودند که در صورت فسخ شناسایی اسرائیل از سوی ایران، آنها در شورای امنیت سازمان ملل از ایران در برابر انگلیس دفاع می‌کنند.

در خصوص جنگ ۱۹۵۶ می‌توان گفت آنچه که در تعیین خط مشی و سیاست ایران در دهه ۱۹۵۰ اهمیت داشت یکی موضوع نفت بود که هرگونه نوسان در صدور آن اقتصاد متکی به نفت ایران را تحت تاثیر قرار می‌داد و دوم، دنباله‌روی از سیاست ایالات متحده بود. زیرا کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران سرازیر بود و هر نوع تجدید نظر کاخ سفید در رابطه‌اش با ایران باعث تحولاتی در اوضاع ایران می‌گردید. لذا شاه ناگزیر بود دنباله‌رو آمریکا باشد و به نوعی می‌توان دهه ۱۹۵۰ را اوج وابستگی ایران به ایالات متحده دانست. (قاسمی، ۱۳۸۵: ۱۲۹) در اجلاس ۱۹۵۶ تهران، ایران در پی کنار زدن بریتانیا از پیمان بغداد برآمد و ضمن محکوم کردن اقدامات تجاوزکارانه اسرائیل، بر لزوم خروج نیروهای مهاجم از خاک مصر تاکید کرد. به دنبال اعلام دکتترین آیزنهاور مبنی بر اینکه آمریکا توان نظامی و اقتصادی خود را در

^۱ - ر ک مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، جلسه ۱۶۵، تاریخ ۱۶/۴/۱۳۳۰

اختیار آن دسته از کشورهایی قرار می‌دهد که در مقابل خطر کمونیسم خواستار کمک آمریکا هستند. ایران حمایت خود از دکترین آیزنهاور را اعلام نمود چرا که دریافته بود دوران سلطنت بریتانیا به سر آمده و اکنون نوبت حاکمیت آمریکاست. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

قبل از جنگ ۱۹۶۷ یعنی در ۲۴ ژانویه همان سال (دوم مرداد ۱۳۳۹) محمدرضا شاه پهلوی ضمن مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سعدآباد قطعیت به رسمیت شناختن اسرائیل را اعلام نمود.^۱ این اظهارات، واکنش شدید کشورهای عربی از جمله مصر و عراق را در پی داشت. در دهه ۱۹۶۰ شاهد اوج‌گیری رابطه ایران و اسرائیل هستیم. چرا که آمریکا و انگلیس تعدا امکانات خود را از ساواک دریغ کردند تا ایران را برای تهیه این تجهیزات به اسرائیل نزدیکتر کنند. (فردوست، ۱۳۷۰: ۴۴۳) قدرت یافتن ناصر و تمایل او به شوروی، اختلاف ایران و عراق بر سر اروندرود و صدور نفت ایران به اسرائیل در تقویت این رابطه موثر بود. وزیر دارایی اسرائیل (پینهایس ساپیر) با پیشنهاد ایجاد خط لوله نفتی به ایران آمد. اردشیر زاهدی (وزیر خارجه) و جمشید آموزگار (وزیر دارایی) به علت واهمه از عکس‌العمل اعراب، مخالف ایجاد خط لوله نفت بودند. اسداله علم (وزیر دربار)، هویدا (نخست‌وزیر) و منوچهر اقبال (مدیر عامل شرکت نفت) موافق طرح مذکور بودند که سرانجام با نظر شاه، ایران؛ نفت اسرائیل را تامین نمود.

در اکتبر ۱۹۷۳ برخلاف سیاست اعراب که از صدور نفت به اروپا، آمریکا و اسرائیل خودداری می‌کردند شاه نه تنها به اروپا و آمریکا بلکه به اسرائیل نیز نفت ارسال نمود. از سوی دیگر با انهدام برخی از هواپیماهای اسرائیل در سیاست غافلگیر کننده اعراب در ابتدای جنگ، آمریکا از شاه خواست تا هواپیماهای فانتوم خود را در اختیار اسرائیل قرار دهد. شاه با درخواست آمریکا موافقت نکرد اما مقداری توپ، گلوله و وسایل الکتریکی که اسرائیل از ایران خریده بود به اسرائیل ارسال داشت و از طرفی دیگر ۶۰۰ هزار تن نفت به مصر تحویل داد. (علم، ۱۳۷۱: ۷۷)

به‌طور کلی؛ سیاست ایران در قبال جنگ ۱۹۷۳ برقراری نوعی سیاست توازن میان طرفین درگیر بود یعنی به نوعی جهت کسب وجهه بین‌المللی پیگیر برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل بود و از سویی دیگر با ترغیب اعراب به پیوستن به بلوک غرب، راه نفوذ کمونیست‌ها در منطقه را سد می‌کرد. به هر حال رابطه ایران و اسرائیل و سیاست‌های ایران در قبال جنگ-های اعراب و اسرائیل جهت آشکار نشدن اعتراض جامعه مذهبی در ایران باید ماهیت پوشیده و پنهان خود را حفظ می‌کرد.

^۱ - روزنامه کیهان، شماره ۵۱۱۷، یکشنبه ۱۳۳۹/۵/۲، ص ۱۷

در سالهای ۱۹۷۳ با تحریم نفتی مجدد اعراب علیه غرب، شاه با عدم شرکت در این تحریم-ها، عواید جدیدی را برای کشور کسب کرد. وی در مصاحبه‌ای اعلام نمود که کشورهای کوچک عربی، پول‌های انباشته شده دارند اما ایران با جمعیت ۳۱/۵ میلیونی، به دنبال نوسازی و در نتیجه نیازمند درآمدهای نفتی است.^۱ در این سال اعضای اوپک در تهران گردهم آمدند و شاه به‌عنوان مهمان در آن جلسه، نقش سخنگوی اوپک را به‌عهده گرفت و اعلام کرد که اوپک رای به لغو تحریم داده است اما قیمت رسمی نفت برای هر بشکه ۱۱/۶۵ دلار (پنج برابر قبل) خواهد بود. (زونیس، ۱۳۷۰:۱۳۲) با این اقدامات، درآمد نفتی ایران از ۱/۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ در یک جهش بی سابقه به ۲۱/۴ میلیارد دلار یعنی ۲۰ برابر در سال ۱۹۷۳ رسید. (علم، پیشین: ۴۲۷) لذا در سال ۱۳۵۲ کشورهای تولید کننده نفت توانستند برای اولین بار و به رهبری ایران در یک جنگ دیپلماتیک پیروز شوند و بهای نفت و میزان تولید را که همیشه شرکت‌های نفتی تعیین می‌کردند خود تعیین کنند. کشورهای غربی هم جبهه واحدی را برای فشار به کشورهای تولید کننده نفت تشکیل دادند. نیکسون، فورد و کارتر در طول ریاست جمهوری خود نامه‌های متعددی به شاه می‌فرستادند و از او می‌خواستند تا از نفوذ خود بر اوپک استفاده کند و مانع از افزایش مجدد قیمت نفت شود. (موسوی نیا، ۱۳۹۱:۱۴۰) البته شاه نیز همواره در ازای خرید تسلیحات مدرن از غرب، نقشی مثبت در اوپک به نمایش می‌گذاشت و در نظر داشت مدیریت وی در افزایش قیمت نفت به قطع روابط استراتژیک ایران و غرب نیانجامد.

در دوره پهلوی دوم، فقدان آزادی عمل برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی نه بر خاسته از الزام‌های مسئولیتی بلکه ناشی از عدم تنفیذ اختیار تصمیم‌گیری بود. بدین معنا که تصمیم‌گیرنده قبل از اینکه به خط‌مشی، ایدئولوژی و اهداف سازمان بیاورد، خود را به شخص شاه پاسخگو می‌دانست. یعنی سیستم بوروکراتیک در ایران اعم از قوه مجریه (کابینه و وزارت خارجه)، قوه مقننه و دربار را می‌توان فاقد هرگونه قدرت تصمیم‌گیری دانست. سیاست‌های کلی روابط خارجی در زمان منازعه اعراب و اسرعیل عبارت بود از: امکان تداوم صادرات نفت، ایجاد توازن بین غرب و شرق در سیاست خارجی و همچنین ایجاد موازنه بین کشورهای درگیر که هرگونه تصمیمی می‌بایست در این راستا اتخاذ می‌شد. شاه هم در پیگیری صلح بین اعراب و اسرائیل دو هدف را دنبال می‌کرد؛ اول؛ نشان دادن وجهه‌ای مشروع از خود در منطقه و از میدان به‌در کردن مخالفان عرب خود و دیگری؛ جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس.

^۱ - ر ک گفتگوی شاه با اوپانا فالاجی، پیشین، ص ۲۱۲-۲۱۳ به نقل از روزنامه لس‌آنجلس تایمز ۳۰ دسامبر ۱۹۷۳ میلادی

- بحران خلیج فارس و واگذاری بحرین

بحرین عمدتاً سرزمینی بیابانی و شوره‌زار است که غالباً هموار و خالی از کوهستان می‌باشد. (سیف افجه‌ای، ۱۳۷۶: ۱-۳) سرزمین بحرین در تقسیمات جغرافیای سیاسی و تشکیلات اداری ایران از عصر شاهنشاهی هخامنشی تا اوایل دوره صفوی در مجموع یک واحد سیاسی و اداری را تشکیل می‌داد و مانند همه کرانه‌های جنوبی و جزایر خلیج فارس، تابع ایالت فارس بود. (طالع، ۱۳۸۶: ۳۳) تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ دولت ایران ۱۱ بار درصدد اعاده حاکمیت و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمد و هر بار در برابر مخالفت بریتانیا تلاشش به جایی نرسید. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۶۳) در زمان دولت دکتر مصدق نیز بریتانیا انعطافی در جهت حل مناقشات مربوط به جزایر و تنب و ابوموسی از خود نشان نداد. در دوران ملی شدن صنایع نفت، بار دیگر مساله بحرین مورد توجه مجلس شورای ملی قرار گرفت اما در اثر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مساله برای چند سال به فراموشی سپرده شد. (طالع، ۱۳۸۶: ۱۲۳) سرانجام پس از اعلام خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، مساله بحرین و بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه مورد توجه شاه و هیأت حاکمه قرار گرفت.

بطور خلاصه می‌توان گفت رژیم ایران با توجه به اهمیتی که برای منطقه و نقش خود پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس قائل بود در سال‌هایی که به‌عنوان ضرب العجل برای تدارک ترتیبات جدید امنیتی تعیین شده بود به تکاپو افتاد. در این رابطه ایران با سه مسئله اساسی روبرو بود:

الف) پذیرش نقش بیشتر در منطقه برای ایران از جانب آمریکا و سایر کشورها؛

ب) حل مساله بحرین که ایران حداقل از ۱۵۰ سال قبل ادعای حاکمیت بر آن را داشت؛

ج) حل مساله جزایر سه‌گانه (تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی)

حل مساله اول با توجه به موقعیت ایران بعید به‌نظر نمی‌رسید ولی حل دو مساله دیگر نیازمند مذاکره و تفاهم با انگلستان بود. مذاکره در مورد منطقه بویژه مسائل اختلافی با انگلستان از تابستان ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) آغاز شد. انگلیس نیز پس از اعلام تصمیم خود مبنی بر خروج از منطقه خلیج فارس به اقداماتی دست زد تا بتواند ثبات و امنیت را برای منطقه فراهم نموده و منطقه را با مشکلات کمتری به ایالات متحده واگذار نماید. از سوی دیگر خطر کمونیسم و تمایل شوروی به پر کردن خلاء ناشی از خروج انگلیس نیز قابل توجه بود. بنابراین انگلیس و آمریکا برای رفع این خطر و همچنین تامین امنیت خروج نفت و انرژی در خلیج فارس به اقداماتی دست زدند که به آنها اشاره می‌شود؛ ایران به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شد.

دولت ایران در فروردین ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) اعلام کرد که از این پس در عملیات نظامی، بیشتر به خلیج فارس توجه خواهد نمود. ایران به تقویت نیروی دریایی خود و ساخت پایگاه جدید دریایی در بندعباس پرداخت و در مهرماه ۱۳۴۹ (نوامبر ۱۹۷۰) قدرت نیروی نظامی ایران در خلیج فارس به نمایش گذاشته شد تا خود را برای جایگزینی انگلیس آماده نشان دهد. از آنجا که هیچ قدرت بزرگ، نقش نگهبانی انگلستان را دنبال نکرد ایران به لحاظ سیاسی، نظامی، جمعیتی، آموزشی و وجود طبقه متوسط در کشور، قدرتمندترین دولت خلیج فارس بود و در اثر تجربیات طولانی توازنی را بین روسیه و غرب برقرار کرده و از قدرتی برخوردار بود که تنها نیروهای توانایی مقابله با آن را داشتند که از خارج تقویت شوند. (الهی، ۱۳۸۷: ۲۶۰-۲۶۲)

اکثر قدرتهای بزرگ با واگذاری نقش ژاندارمی به ایران موافق بودند اما ایران نیز می‌بایست اختلافات خود با همسایگانش را مرتفع می‌کرد. لذا در این مسیر؛

الف) ایران برای نشان دادن حسن‌نیت خود در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ (۱۳۴۷) بین اعراب و اسرائیل از قطعنامه ۱۳۴۶/۹/۱ (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) سازمان ملل متحد در خصوص تخلیه نواحی اشغالی توسط اسرائیل حمایت کرد.

ب) در شهریور ۱۳۴۹ (۲۹ اوت ۱۹۷۰) روابط ایران و مصر، پس از ده سال قطع رابطه، بار دیگر برقرار شد.

ج) ایران از بحرین صرف‌نظر کرد و این کشور در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) مستقل شد.

د) در اکتبر ۱۹۶۸ قرارداد ایران و عربستان سعودی به اختلافات دو کشور در مورد فلات قاره و خلیج فارس خاتمه داد.

ه) ایران و کویت در خصوص فلات قاره در ۱۹۶۹ به توافق رسیدند. (الهی، ۱۳۸۷: ۲۶۲)

یک سال پس از اعلام انگلستان مبنی بر خروج نیروهای نظامی این کشور از خلیج فارس، محمدرضا شاه پهلوی به دعوت رسمی دولت هند در دی ماه ۱۳۴۷ به این کشور مسافرت کرد. محمدرضا شاه برای جلب دوستی کشورهای محافظه کار عرب و در ضمن برای اینکه بتواند بر سر جزایر سه گانه با انگلیس چانه بزند به یکباره و به‌طور ناگهانی تصمیم خود را مبنی بر چشم‌پوشی از ادعای دیرینه ایران بر بحرین اعلام نمود. وی در کنفرانس مطبوعاتی که در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ (۱۴ دی ۱۳۴۷) در دهلی نو تشکیل شده بود گفت: اگر اهالی بحرین نمی‌خواهند به کشور من ملحق شوند ایران ادعای ارضی خود را در مورد این مجمع الجزایر پس می‌گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین‌الملل مورد قبول قرار می‌گیرد می‌پذیرد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۳: ۳۶۲) از منظر بین‌المللی نیز در پی دکترین نیکسون (۱۹۶۹) و

قدرت دهی بیشتر به دوستان آمریکا در مذاکرات سه جانبه ایران، آمریکا و انگلیس مقرر شد؛ اعلام استقلال بحرین در مقابل استرداد جزایر سه گانه صورت گیرد. (هویدا، ۱۳۷۱: ۷۳) شوروی نیز جهت وادار نمودن ایران به تحکیم روابطش با شرق، با جاه طلبی‌های ایران در خلیج فارس و ژاندارمی این کشور مخالفت نمی‌ورزید. (کارودانکوس، ۱۳۶۷: ۱۱)

شاه در سالهای پایانی حضور بریتانیا در منطقه دائماً در فکر آن بود که روزی جایگزین بریتانیا در منطقه شود. او دو سال پس از خروج بریتانیا به خبرنگار نیوزویک می‌گوید: «در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۹ اندیشیدن به این مساله را آغاز کردم و به این نتیجه رسیدم که انگلستان نمی‌تواند برای همیشه نقش ژاندارم منطقه را بازی کند». (رایت، ۱۳۸۳: ۷۰)

شاه حفظ بحرین را پرهزینه و تصاحب جزایر را دارای نفع استراتژیک می‌دانست از این‌رو بحرین را با جزایر تنب و ابوموسی عوض کرد تا صلح ایرانی در خلیج فارس و دریای عمان را جایگزین صلح بریتانیایی کند. (میرفندرسکی، ۱۳۸۲: ۱۳۰) از سوی دیگر، شاه هرگونه مذاکره-ای درخصوص بحرین را منوط به تعیین تکلیف جزایر می‌دانست: «مادام که وضع جزایر تنب و ابوموسی روشن نشده باشد ما نباید هیچ سازشی را بر سر مساله بحرین بپذیریم» (علم، پیشین: ۸۴) شاه معتقد بود قسمت اعظم بحرین، عرب هستند نفت آنها هم از بین رفته، از لحاظ اقتصادی هم باری است روی دوش ما. باید بودجه مملکت را صرف عمران و آبادانی آنجا کنیم. از لحاظ اجتماعی هم باید بحرین را به زور نظامی نگه داریم. یعنی همیشه آنجا یکی دو تا لشکر داشته باشیم که همواره در معرض خطر خواهد بود. یعنی بحرین نه از لحاظ اقتصادی به درد می‌خورد و با داشتن تنگه هرمز و جزایر نه از لحاظ استراتژیک. (موسوی نیا، ۱۳۹۱: ۱۳۱) فریدون زندفر که در مذاکرات ایران با بریتانیا نقش فعالی داشت معتقد است: از آنجا که شاه می‌خواست نقش پدری را برای اعراب بازی کند نمی‌توانست بر ادعای ارضی خود بر سر بحرین پافشاری کند. کشوری که ادعای ارضی در یک منطقه داشته باشد نمی‌تواند نقش ناظم منطقه را ایفاء کند. (موسوی نیا، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

درخصوص اقدامات مجلس در این خصوص هم می‌توان گفت؛ مجلس شورای ملی در دوره پهلوی دوم، آلت دستی بیشتر در اختیار شاه نبود چرا که نمایندگان آن براساس انتخابات نمایشی وارد پارلمان می‌شدند و مسائل از قبل به آنها دیکته می‌شد. (خسروی، ۱۳۸۴: ۱۳۰) مع ذلک گزارش علم درخصوص جدایی بحرین از ایران، در ۹ فروردین ۱۳۴۹ به مجلس شورای ملی ارائه شد. اردشیر زاهدی (وزیر خارجه) و بسیاری از نمایندگان به تعریف و تمجید از سیاست دولت و شاه در این خصوص پرداختند و فقط چهار تن از نمایندگان حزب پان ایرانیست به

مخالفت و انتقاد پرداختند (که از قضا از راهیابی به دور بعدی مجلس بازماندند!) یعنی گزارش دولت با ۱۸۷ رای موافق و ۴ رای مخالف به تصویب رسید.^۱ البته با توجه به ساختار مجلس و اطاعت بی‌چون و چرا از شاه و انتصابی بودن نمایندگان از مجلس شورای ملی یقیناً انتظاری بیش از این نمی‌رفت.

در قوه مجریه نیز کسی را یارای مخالفت با «اوامر ملوکانه» نبود. وقتی پیش‌نویس لایحه قانونی تسلیم کابینه می‌شد همه اعضای کابینه به وضوح می‌دانستند شاه هیچگونه بحثی درباره این لوایح را تحمل نمی‌کند. هویدا اجازه هیچگونه بحثی را در این مورد نمی‌داد و مستقیماً تصویب می‌شد. (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۹۴) علم (وزیر دربار) در کنار شاه، از بازیگران اصلی تجزیه بحرین به شمار می‌آید. او هر لحظه که شاه ذره‌ای متزلزل می‌شد می‌کوشید با پیش کشیدن توجیهاتی مانع از تغییر عقیده شاه شود.

به لحاظ قانونی بر اساس اصل سوم قانون اساسی مشروطیت؛ استقلال و جدایی هر بخش از خاک ایران فی نفسه مردود بود. (راوندی، ۱۳۵۷: ۸۰) از سوی دیگر موضوع استقلال بحرین و طرح آن در مجلس، هیچگاه به صورت قانون درنیامد و صرفاً گزارشی از سوی دولت در مجلس قرائت شد. (راوندی، ۱۳۵۷: ۱۴۹) احزاب دولتی نیز، در این دوره، با بودجه دولت و نظارت شدید ساواک در مسیر خواست و اراده شاه حرکت می‌کردند. مجلس شورای ملی نیز وسیله مشروعیت دادن به اوامر ملوکانه بود. احزاب «مردم» و «ایران نوین» موافق جدایی بحرین بودند و فقط حزب «پان ایرانیست» مخالف این اقدام بود. در زمان اعلام رسمی جدایی بحرین، به شدت مراقبت می‌شد نه تنها روزنامه‌ها مطلبی در تباین با سیاست رسمی حاکمیت منتشر نکنند بلکه موظف شدند تا درخصوص کم‌اهمیت بودن بحرین، خصوصاً بی‌ارزش بودن اقتصادی آن به کرات قلم فرسایی نمایند. (ندائی سدهی، ۱۳۹۴: ۷۵)

- ورود به جنگ با ظفار

ظفار جنوبی‌ترین ایالت سلطان نشین عمان است. در سال ۱۹۶۲ گروهی از اهالی ظفار برای مبارزه با انگلیس گردهم آمدند. پس از سرکوب خشن آنها توسط نیروهای انگلیس، در ۹ ژوئن ۱۹۶۵ «جنبش آزادیبخش ظفار» اعلام موجودیت کرد و کشورهای کمونیستی از جمله شوروی، چین، عراق و یمن از آن حمایت نمودند. مهمترین هدف این جبهه رهایی ایالات ظفار از سلطه سلطان سعید بن تیمور بود.

^۱ - صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، نهم فروردین و بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۴۹

سعید بن تیمور (۷۰-۱۹۳۲م) تلاش می‌کرد با شیوه استبدادی با گسترش اختلافات قبیله‌ای و فشارهای اقتصادی از طریق افزایش مالیات، اوضاع را در منطقه تحت کنترل خود درآورد. مردم برای رهایی از اوضاع بد مالی به کشورهای دیگر مهاجرت کردند و در آنجا از شدت فقر حاکم در کشور خود مطلع شدند. مهاجران که با جنبش‌های ملی‌گرای عربی آشنا شده بودند پس از بازگشت، در صدد مقابله با نظام استبدادی حاکم برآمدند. در این هنگام، سلطان قابوس نیز با کودتایی برعلیه پدر خود سعید بن تیمور، حکومت را در عمان به دست گرفت. سلطان قابوس پس از به دست گرفتن حکومت در داخل برای مقابله با مخالفان اقدام به اصلاحات گسترده و نوسازی در کشور نمود تا از این طریق علاوه بر جلوگیری از گسترش جنبش، مخالفان را نیز به حداقل برساند. (نعمتی، ۱۳۹۳: ۱۱۴)

عملیات نظامی مخالفان گسترش یافت و آنان موفق شدند نقاط مهمی از عمان را به تصرف خود درآورند. سلطان قابوس در زمینه سیاست خارجی برای جلب کمک خارجی متوجه دولت‌های عرب شد. اما لیبی، عراق و یمن جنوبی به کمک شورشیان شتافتند. سایر دولت‌های عرب نیز در قضیه درگیری‌های داخلی عمان بی‌طرفی خود را حفظ کردند اما اردن، به آموزش نیرو-های عمانی و ارسال کمک‌های نظامی مبادرت نمود. (مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۱۸۹) در فوریه ۱۹۷۲م هیاتی از سوی عمان، به ریاست ثوینی بن شهاب (مشاور سلطان قابوس) به تهران آمد و موافقتنامه‌ای جهت کمک نظامی به عمان در جنگ با شورشیان ظفار به امضاء رسید. پس از موافقتنامه یاد شده، در آذرماه ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) نخستین یگان‌های نظامی ایران به عمان اعزام شده و غائله ظفار را فرو نشانند. هنگام عزیمت سربازان ایرانی به ظفار، معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا اظهار کرد: «ما دیگر احتیاجی به دخالت نظامی در این منطقه نداریم چون سال-هاست ایالات متحده برای نوسازی ارتش ایران و عربستان کمک‌های گسترده‌ای می‌کند» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۸: ۴۲۷-۴۲۸)

ایران با دخالت نظامی در عمان، به دنبال نشان دادن قدرت خود به غرب و کشورهای عرب خلیج فارس به‌عنوان تنها نیروی بالقوه برتر منطقه بود. شاه در بازدید از نیروهای ارتش ایران در ظفار در سال ۱۳۵۶ همچنان علاقه خود به ایفای نقش نظامی در این منطقه را نشان داد: «ایران، در صورت تقاضای کمک از طرف کشورهای آزاد خلیج فارس، از امنیت هر کشوری در این منطقه دفاع می‌کند» (چمنکار، ۱۳۹۱: ۳۱) ایران مسئولیت حفظ ثبات سیاسی و نظامی رژیم‌های منطقه خلیج فارس را تنها به عهده خود می‌دانست و بدین ترتیب، با هر حرکت و جنبشی که احتمالاً موقعیت استراتژیک ایران را تضعیف می‌کرد به مبارزه برمی‌خواست. تأمین

ایمنی رفت و آمد نفتکش‌ها نیز موجب می‌شد که ایران هیچ نوع ناآرامی در منطقه را تحمل نکند. (ازغندی، ۱۳۸۴: ۳۸۵)

نگرانی ایران از گسترش اندیشه‌های جنبش ظفار در منطقه خلیج فارس که مهمترین پیامد آن می‌توانست ناامن نمودن تنگه هرمز باشد دلیل دیگر ایران برای مشارکت در سرکوب این جنبش بود: «شورشیان ظفار می‌توانند با توپ‌های دورزن خود، کنترل تنگه هرمز را به دست گیرند و یا کسانی که می‌توانند یک نفتکش ۵۰۰ هزار تنی را غرق سازند، آنگاه چه خواهد شد؟»^۱ و یا اینکه «اگر یاغیان موفق می‌شدند، برای همه کشورهای منطقه خطرناک بود. اگر ما جلوگیری نمی‌کردیم می‌توانستند تا کویت پیش بیایند» (چمنکار، ۱۳۹۱: ۳۹) همچنین ایران بر اساس سیاست دومینو^۲ سقوط عمان را به منزله فروپاشی سایر کشورهای کوچک خلیج فارس می‌دانست که ممکن بود جنوب ایران را نیز درگیر بحران نماید. کشورهای غربی از جمله انگلیس هم از شاه ایران درخواست نمودند در قضیه ظفار ورود کند. (فردوست، ۱۳۷۰: ۵۶۰/۲)

از سوی دیگر، ارتش ایران در دوره پهلوی با وجود برخورداری از مدرن‌ترین تسلیحات نظامی، بجز درگیری محدود مرزی با عراق، تجربه نبرد در یک جنگ وسیع واقعی را نداشت. مبارزه با ظفار میدان مناسبی برای کسب تجارب نظامی و عملی بود. (چمنکار، ۱۳۹۱: ۴۱) در قضیه دخالت ایران در غائله ظفار، ترس از مخالفت‌های داخلی از یکسو و همچنین هراس از واکنش دیگر کشورهای عرب منطقه و شوروی، فشارهایی بود که بر نقش تصمیم‌گیرنده در راستای اتخاذ تصمیم وارد می‌شد. ایفای ژاندارمی منطقه نیز از نقش شاه انتظار میرفت. درخواست عمان و موافقت کشورهای غربی نیز به این انتظارات از نقش، دامن می‌زد. هراس از کمونیسم و روی کار آمدن گروه‌هایی که «خرابکار» نامیده می‌شدند نیز بر فشارهای وارد شده بر نقش در جهت الزام به مداخله افزوده می‌شد. لذا پذیرش درخواست عمان، جایگاه ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه را مستحکمتر می‌نمود. (همان: ۳۱)

وقتی شاه، تصمیم به ورود به قضیه ظفار و اعزام نیرو به عمان گرفت نه در کابینه، نه دربار و نه در مجلس، به تبعیت از شاه، مخالفتی با این موضوع صورت نگرفت. جراید وابسته، به توجیه ضرورت جنگ با ظفار پرداخته و خطر شکل‌گیری ظفار را بسیار بیشتر از آنچه بود منعکس کردند و از سوی دیگر دربار، قوه مجریه و مجلس به سکوت در قبال این قضیه پرداختند. هم-

^۱ - روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۲/۱۲/۲۲: ۷

^۲-Deminu Policy

چنین اعضای دولت و شخص شاه بر جلوگیری از افشای خبر تاکید می‌کردند چرا که نباید بهانه به دست مخالفان داخلی می‌افتاد. درج اخبار بیشتر، موجب گسترش توهم توسعه طلبی ایران در کشورهای همسایه نیز می‌شد. به مرور زمان با آماده شدن زمینه فکری مردم، زمینه برای اطلاع‌رسانی به شیوه‌ای خاص در داخل فراهم می‌شد. با مطرح شدن اعزام نیرو به عمان در مجلس، مباحث نمایندگان در این خصوص، کوتاه، موجز و مطابق با خواسته دولت بود و کوچکترین تلاشی در جهت روشن نمودن ابعاد مختلف موضوع، اثرات و واکنش‌های منطقه‌ای و جهانی آن صورت نگرفت و حتی پس از پایان جنگ نیز هیچگونه سوال و مخالفتی با باقی ماندن واحدهایی از ارتش ایران در عمان صورت نگرفت.^۱

نشریات وابسته در داخل به بررسی ابعاد اهمیت خلیج فارس برای ایران و همچنین عراق در خطر فعالیت این چریک‌ها بر منافع ایران پرداختند.^۲ سیاست تبلیغاتی گسترده داخلی و خارجی حکومت پهلوی در توصیف و یادآوری میزان اهمیت نفت و تنگه هرمز و لزوم مقابله با اخلاگران روز به روز گسترش می‌یافت و شاه اعلام می‌کرد که هرکس که مانع ثبات و حرکت کشتی‌ها در خلیج فارس شود با ما دشمن است و با تمام قدرت اخلاگران را تنبیه خواهد کرد. (چمنکار، ۱۳۹۱: ۳۵) کشورهای غربی نیز خطر قدرت‌گیری شورشیان ظفار را پرننگتر از آنچه بود به نمایش می‌گذاشتند.^۳ این درحالی بود که نیروهای معارض شاه و جبهه ملی در تکاپوی کمک به انقلاب عمان بودند و در داخل نیز اعلامیه‌هایی بر علیه این اقدام دولت پهلوی منتظر و توزیع می‌شد. (همان: ۳۱۳)

اعزام نیروها نیز کاملاً مخفیانه صورت می‌گرفت. سربازان یا از محل ماموریت خود مطلع نمی‌شدند و یا در صورت اطلاع، تهدید می‌شدند که خانواده خود را از محل ماموریت خود آگاه نکنند. مجروحان، تحت نظارت، به بیمارستان ارتش منتقل شده و جراید حق اظهار نظر به-خصوص درباره تلفات جنگ را نداشتند.^۴ در عرصه بین‌المللی نیز به دنبال ناکامی در جنگ ویتنام، براساس تز نیکسون، آمریکا در جنگها از نیروهای دست‌نشانده بهره می‌برد. از آنجا که اسرائیل خود موجب بحران بود، نمی‌توانست در بحران عمان سودمند باشد. ایران که سودای ژاندارمی منطقه را داشت جایگزین خوبی برای اسرائیل بود. اتفاقاً این جایگزینی به نفع اسرائیل

^۱ - برای مطالعه بیشتر؛ رک: بررسی بحران ظفار در دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به آدرس www.pahlaviha.pchi.ir

^۲ - روزنامه کیهان ۱۳۵۲/۱۱/۲۰ ص ۳

^۳ - New York Times, March 24, 1974

^۴ - برای مطالعه بیشتر؛ رک: نشریه شهرآرا، یکشنبه ۱۳ دی ۱۳۹۶، ش ۱۸۳ به آدرس www.shahraraonline.com

هم بود چرا که اعراب مجبور می شدند بخشی از نیروی خود را در برابر آن بسیج کنند. (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۸۴-۱۸۵)

نتیجه گیری

از دید روزنا، در کشورهای توسعه نیافته، شاخص‌های فردی رهبران و به‌خصوص طرح ویژه فکری آنها در شکل‌گیری سیاست خارجی بیش از سایر متغیرها تاثیرگذار است. لذا در این پژوهش برای دست یافتن به این مهم، به بررسی چهار تصمیم مهم سیاست خارجی پهلوی دوم از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ پرداختیم. طرح ویژه فکری شخص تصمیم‌گیر (شاه) و متغیرهای تاثیرگذار بر اخذ این تصمیمات، مورد بررسی و شناسایی قرار گرفت.

با بررسی متغیرهای دخیل در تصمیم‌تنش‌زدایی با شوروی؛ متغیر فرد، بیشترین تاثیر را از جهت سیاست‌گذاری داشت. بعد از سال ۱۳۳۲، تصمیمات، توسط شخص شاه اخذ می‌شد. وی در اخذ تصمیمات عموماً خود را بی‌نیاز از مشورت می‌دید و هیچکس جز خودش را لایق تصمیم‌گیری در دو حوزه سیاست خارجی و ارتش نمی‌دانست. البته این تصمیم، متاثر و ناشی از آغاز دوران تنش‌زدایی بین دو ابرقدرت در عرصه بین‌المللی بود. عدم نیاز آمریکا به خاک ایران برای استقرار پایگاه موشکی به‌علت دستیابی به موشک‌های اتمی دوربرد، عامل اصلی امکان تعهد ایران به شوروی مبنی بر واگذار نکردن پایگاه موشکی به قدرتها در شهریور ۱۳۴۱ بود. لذا؛ عوامل و فضای بین‌المللی، دومین متغیر مهم و دخیل در این تصمیم است. درخصوص عوامل اجتماعی؛ حزب توده در این زمان به یکی از معارضان اصلی رژیم حاکم بدل شده بود. هرچند فعالان مذهبی از قدرت آنان می‌کاستند. در این تصمیم هرچند نقش، توسط فرد تقلیل می‌یافت اما نسبت به بوروکراسی از درجه اهمیت بالاتری برخوردار است. استبداد، علی‌الخصوص در حوزه تصمیم‌گیری، توان ورود بوروکراسی به این حوزه را بکلی سلب کرده بود. سیاست توازن بین دول متخاصم در منازعات اعراب و اسرائیل که نتیجه پیروی از سیاست آیزنهاور بود از یکسو موجب کنترل فشارهای جامعه مذهبی ایران و رابطه با مصر و از سوی دیگر موجب نزدیکی به اسرائیل شد. همزمان با عدم شرکت در تحریم‌های نفتی این منازعات، شاه رهبری اوپک را به‌عهده گرفت که نتیجه این سیاست؛ نزدیکی بیشتر به غرب، کسب درآمد نفتی بیشتر و کسب وجاهت بیشتر نزد کشورهای تولیدکننده نفت بود. این اقدامات؛ جبران حقارت‌های فردی گذشته برای شاه، جایگزینی آمریکا بجای انگلیس در پیمان سنتو و مهار کمونیسم در منطقه را نیز امکانپذیر نمود. در این تصمیمات، متغیر بین‌الملل، همواره علت اصلی تصمیمات فرد تلقی می‌شود. متغیرهای جامعه و نقش؛ به‌علت انتظارات فزاینده ایجاد شده و

بوروکراسی؛ بعلت عدم اجازه شرکت در تصمیم‌گیری نقش‌های کم‌رنجی دارند. ایفای نقش رهبری ایران در منطقه بعد از خروج انگلستان، به یک مقدمه نیاز داشت و آن عبارت بود از تسلط ایران بر تنگه هرمز که خود، نیازمند بازگشت جزایر سه گانه بود و برای دستیابی به این مهم، همکاری شیوخ عرب و عدم اعتراض آنها ضروری بود. برای نقش جدید ایران در منطقه، اختلافات با اعراب باید رفع می‌شد و بازگشت جزایر سه گانه به ایران، بدون اعطاء امتیازی به اعراب، امکانپذیر نبود. قدرت‌های بین‌المللی نیز اجازه ورود نیروهای نظامی ایران به بحرین را نمی‌دادند. یعنی شاه، پتانسیل‌های لازم برای بازگرداندن بحرین را نداشت. اهمیت فرد تصمیم‌گیر، متغیر نظام بین‌الملل تاثیرگذارترین متغیرها در این تصمیم‌گیری هستند و مانند موارد قبل، عوامل اجتماعی، نقش و بوروکراسی، کم اهمیت‌ترین عوامل دخیل‌اند.

مداخله نظامی ایران در عمان نیز که یکی از مشخص‌ترین نتایج سیاست نیکسون در خاورمیانه بود در دو زمینه صورت گرفت؛ نیابت از ارتش آمریکا در جهت منافع غرب و ایفای نقش ژاندارمی ایران در منطقه که اتفاقاً آنهم از سوی غرب به ایران اعطا شده بود. در این تصمیم متغیر بین‌الملل، بیشترین تاثیر را داشت و لحاظ این نکته ضروری است که اگر اجازه آمریکا و کشورهای غربی برای مداخله نظامی ایران در عمان نبود این اتفاق هیچگاه رخ نمی‌داد. در این تصمیم، عامل فرد نیز از اهمیتی بیشتر برخوردار است. لزوم پنهانکاری‌های داخلی و ترس از واکنش کشورهای عربی و همچنین شوری از محدودیت‌های این تصمیم بود.

در این تصمیم‌گیری‌ها، اهمیت و اولویت فرد تصمیم‌گیر و همچنین طرح ویژه فکری او یعنی دستیابی به جایگاه ژاندارمی منطقه به وضوح قابل مشاهده است. ذکر این نکته نیز مهم است که در دوره پهلوی دوم، فقدان آزادی عمل برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی نه برخاسته از الزام‌های مسئولیتی بلکه ناشی از عدم تنفیذ اختیار تصمیم‌گیری بود. بدین معنا که تصمیم‌گیرنده قبل از اینکه به خط مشی، ایدئولوژی و اهداف سازمان بیاندهد خود را به شخص شاه پاسخگو می‌دانست. یعنی تصمیم‌گیران بوروکراتیک در ایران اعم از قوه مجریه (کابینه و وزارت خارجه)، دربار و قوه مقننه را می‌توان فاقد قدرت تصمیم‌گیری موثر و مستقل دانست. در واقع این نهادها بیشتر ابزاری جهت تایید و تمجید از تصمیمات اخذ شده توسط شخص شاه بودند. همچنین استبداد حاکم بر عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی، عامل بوروکراسی را به یکی از بی‌خاصیت‌ترین عوامل دخیل در تصمیم‌گیری این حوزه در دوره پهلوی دوم تبدیل نموده بود.

منابع فارسی

کتب

- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، روابط خارجی ایران؛ دولت دست نشانده ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، قومس
- (۱۳۸۳) روابط خارجی ایران، تهران، نشر قومس
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، آموزش دانش سیاسی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات نگاه معاصر
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۷۲)، زندگی طوفانی، تهران، انتشارات علمی
- چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۳)، بحران ظفار و رژیم پهلوی، تهران، انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵)، تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات
- جیمز دوئرتی، رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۷)، تفسیر قانون اساسی ایران، تهران، انتشارات مبشری
- رضائیان، علی (۱۳۸۰)، مبانی سازمان و مدیریت، تهران، سمت
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰)، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو
- سیف افجه‌ای، معصومه (۱۳۷۶)، مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی؛ بحرین، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل
- طالع، هوشنگ (۱۳۸۶)، تاریخ تجزیه ایران، دفتر دوم؛ تجزیه بحرین، تهران، سمرقند
- علم، اسداله (۱۳۷۱)، گفتگوهای من با شاه، تهران، انتشارات طرح نو
- (۱۳۷۷)، یادداشت‌های علم، ویراستار: علی نقی عالیخانی، تهران، مازیار
- فردوست، حسین (۱۳۷۰)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، نشر اطلاعات
- کارو دانکوس، هلن (۱۳۶۷)، نه جنگ نه صلح، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۵)، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه و تنظیم: حمیدرضا ملک محمدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل

- محمدی، منوچهر (۱۳۸۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصول و مسائل، تهران، نشر دادگستر
- مدنی، سیدجلال الدین (۱۳۶۱)، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران، دفتر انتشارات اسلامی
- میرفندرسکی، احمد (۱۳۸۲)، در همسایگی خرس؛ دیپلماسی و سیاست خارجی ایران، تهران، نشر علم
- میلانی، عباس (۱۳۸۰)، معمای هویدا، تهران، نشر اختران
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۳)، سیاست خارج ایران ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، نشر پیکان

مقالات

- جلالی بارنجی، محمدرضا (۱۳۸۸)، تحلیل تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مدل پیش‌تئوری روزنا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲، تابستان
- چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۳)، بحران ظفار و رژیم پهلوی، فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تابستان
- (۱۳۹۳)، زمینه‌های مداخله نظامی دولت پهلوی دوم در بحران ظفار (۱۳۵۱-۱۳۵۷ش)، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء^(س)، شماره ۱۳، بهار و تابستان
- ذاکر اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۵)، ایران و بازیگران جنگ ظفار، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۸، پاییز
- فاطمه زینلی، محمدتقی مختاری (۱۳۹۳)، روابط اقتصادی ایران و شوروی از شروع تنش زدایی تا پایان حکومت پهلوی (۵۷-۱۳۴۲)، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۶۱، زمستان
- فتح تبار فیروزجایی، محسن (۱۳۹۴)، تحلیل سیاست خارجی پهلوی دوم از جدایی بحرین از ایران بر اساس مدل جیمز روزنا، فصلنامه مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس، شماره ۶۰، دی و اسفند
- قاسمی، عباس (۱۳۸۴)، بحران کانال سوئز و سیاست ایران در قبال آن، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۶، زمستان
- محمود اوغلی، رضا (۱۳۹۳)، بررسی فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی بر اساس مدل پیوستگی جیمز روزنا، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و دوم، شماره ۸۷، تابستان
- منتظری، حمیدرضا (۱۳۹۳)، بررسی روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی در دوره پهلوی دوم، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۵۹-۵۸، بهار و تابستان

- نعمتی، نورالدین (۱۳۹۳)، جنبش ظفار (۷۵-۱۹۶۵)، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی (دانشگاه اصفهان)، سال ششم، زمستان

پایان نامه

- خسروی، ابودر (۱۳۸۴)، جایگاه بحرین و جزایر سه‌گانه در سیاست خارجی ایران دوران پهلوی دوم، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی تهران

- قاسمی، عباس (۱۳۸۵)، جنگ‌های اعراب و اسرائیل (۱۹۷۳-۱۹۴۸) و سیاست ایران در قبال آنها، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی تهران

- موسوی نیا، سیدرضا (۱۳۹۱)، الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران؛ بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم و جمهوری اسلامی، پایان نامه دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی تهران

- ندائی سدهی، علی اکبر (۱۳۹۴)، بررسی عوامل جدایی بحرین از ایران، آثار و پیامدها، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور قزوین

English Resources

Book

- Alex Mintz, and DeRouen Karl (2010), **Understanding Foreign Policy Decision Making**, Cambridge University Press
- Rosenau, James (1971), **The scientific study of Foreign Policy**, New York, Free press
- Rosenau, James N. (1996) **pre-Theories and theories of Foreign Policy; in Barry Farrell** (ed) *Approaches to Comparative and International Politics*; Evanston, IL: North western University Press

Article

- Zeer Maos and Russet Bruce (1968), **Normative and Structural Causes of Democratic Peace**, *American political science*, Vol 87